

بررسی تطبیقی دلالت «استواء الهی بر عرش» بر تنزیه یا تجسیم در منابع فریقین با تأکید بر احادیث کافی و صحیح بخاری

مقالات آماده انتشار

نوع مقاله : مقاله علمی پژوهشی

نویسندگان

محمدعلی عادل¹، محمد قاسمی²، مهیار شهابی²

¹ دانشجوی دکتری، علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، ایران.

² استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، ایران.

doi: 10.22034/PKE.2026.23786.2095

A comparative study of the implication of "Divine standing on the Throne" on Tanziyyah or Tazsim in the sources of the sects, with emphasis on the authentic and authentic hadiths of Bukhari

[English] نویسندگان

Muhammad Ali Adeli¹, Qasemi Muhammad², Mahyar Shababi²

¹ PhD student in Quranic and Hadith Sciences Islamic Azad University North Tehran Branch, Iran.

² Assistant professor in the Department of Quranic and Hadith Studies Islamic Azad University North Tehran Branch, Iran.

A Comparative Study of the Implication of "Divine Istiwa' upon the Throne" for Tanzih or Tajsīm in the Sources of the Two Sects, with Emphasis on the Hadiths of al-Kāfi and Ṣaḥīḥ al-Bukhārī

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received
Received in revised form
Accepted
Available online

Keywords:

ABSTRACT

Literalism, through a superficial interpretation of certain Qur'anic expressions—including "istiwa' upon the Throne"—leads to a form of corporeality with respect to God, which, upon rational and ta'wīl-based analysis, proves incompatible with the various dimensions of divine unity (tawḥīd). Islamic schools of thought typically resort to narrative sources in order to justify their doctrinal foundations. The question then arises whether these documentary supports sufficiently substantiate their claims. In this context, a comparative study of the sources of the Two Sects (Shī'a and Sunnī)—which constitute the main tanzīh and tashbīh fronts—yields more reliable results in determining the dominant orientation of Islamic sources, and serves as an appropriate verification of the degree to which narrations support theological assertions. Do the narrative sources offer adequate backing for the corporealist view? Through library-based research and a comparative-analytical method, this article seeks, by explicating "istiwa' 'alā al-'arsh" in two major Islamic hadith collections, to conduct a comparative authentication of the implication of the hadiths of these canonical works for tanzīhī or tajsīmī perspectives. The findings indicate that these hadiths, whether directly or indirectly, imply tanzīh rather than tajsīm, and that corporealist inferences have met with opposition in both

Cite this article: Last Name, Initial., Last Name, Initial., & Last Name, Initial. (2024). Title of paper in lower case letters (except for initial letter of first word, initial of first word after a colon, and proper nouns). *Theology Journal*, X(X), X-X. <http://doi.org/000000000000000000>



Publisher: Al-Mustafa International University.

DOI: <http://doi.org/00000000000000000000>



بررسی تطبیقی دلالت «استواء الهی بر عرش» بر تنزیه یا تجسیم در منابع فریقین با تأکید بر احادیث کافی و صحیح بخاری

چکیده	اطلاعات مقاله
ظاهرگرایی، در تفسیری ظاهری از برخی عبارات قرآنی، از جمله، «استواء بر عرش»، به نوعی جسمانیت در باب خداوند می‌رسد که در تحلیلی عقل‌گرایانه و تأویلی، با توحید خداوند در ابعاد مختلف، سازگاری ندارد. نحله‌های اسلامی برای توجیه مبانی خود معمولاً به کتب روایی نیز استناد می‌کنند. در این صورت، مسئله این می‌شود که آیا آن مستندات به اندازه کافی از مدعیات پشتیبانی می‌کنند یا خیر. در این میان، مطالعه تطبیقی در منابع فریقین (شیعه و سنی) که جبهه‌های اصلی تنزیه و تشبیه را شکل می‌دهند، نتایج بهتری را در تعیین جهت‌گیری غالب منابع اسلامی ارائه می‌کند و صحت‌سنجی مناسبی خواهد بود از میزان حمایت روایات از مدعای کلامی. آیا منابع روایی حمایت کافی از دیدگاه تجسمی دارند؟ این مقاله می‌کوشد با مطالعات کتابخانه‌ای و به روشی تطبیقی-تحلیلی، با تبیین «استواء علی العرش» در دو منبع روایی اسلامی، به صحت‌سنجی تطبیقی دلالت احادیث این کتب معتبره بر دیدگاه‌های تنزیه یا تجسمی بپردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که این احادیث به طور مستقیم یا غیر مستقیم، بر تنزیه دلالت دارند نه تجسیم؛ و استنباط‌های تجسمی در هردو منبع مورد مخالفت‌هایی قرار گرفته‌اند.	نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: تاریخ بازنگری: تاریخ پذیرش: تاریخ انتشار: کلیدواژه‌ها: استواء بر عرش، تنزیه، تجسیم، کافی، صحیح بخاری.

استناد: نام خانوادگی، نام؛ نام خانوادگی، نام؛ و نام خانوادگی، نام (۱۴۰۴). عنوان مقاله. پژوهشنامه کلام، ۱۲

<https://doi.org/0000000000000000>

(۲۳)، ۱-۲۰.



© نویسنده(گان).

ناشر: جامعه المصطفی العالمیه.

مقدمه

یکی از پدیده‌های درونی و تا حدی تلخ ادیان و مذاهب، بخصوص ادیان توحیدی، ظهور گروه‌های مختلف بر اساس گرایش‌ها و تفاسیر متخالف در باب عقاید و مفاهیم دینی بوده و هست. از آنجا که دین همه جوانب فکری عملی زندگی انسان را تحت الشعاع قرار می‌دهد، اختلاف نظرها فقط در سطح اندیشه‌ها باقی نمی‌مانند، بلکه به سطوح عملی، موضوعی‌گری‌ها و حتی برخوردها علیه یکدیگر کشیده می‌شوند. گروه‌های دینی‌ای که در سطح فلسفی کلامی تفاوت دارند، در سطوح فقهی هم اختلاف گاهاً عمیقی دارند و حتی علیه یکدیگر فتوا می‌دهند. دسته‌هایی از این گروه‌ها به تخطئه و حتی مهدورالدم خواندن پیروان عقاید دیگر پرداختند و حوادث تلخی را در جهان اسلام به بار آوردند. مطلوب‌ترین کنش در این زمینه، معمولاً همکاری‌های علمی تحقیقاتی است که علی‌رغم به راه افتادن این همکاری‌ها، کمتر مورد توجه قرار گرفته یا کمترین نقش را در جوامع دینی دارند.

با توجه به اهمیت قرآن نزد مسلمین، در اکثر موارد، گروه‌ها تلاش می‌کنند با تفاسیر خاص از مفاهیم و آیات قرآن کریم، به خود وجهه علمی و اعتبار مذهبی بدهند. در رویکردهای تفسیری به قرآن کریم هم همین اختلاف‌ها بروز دارد؛ از جمله ظاهرگرایی در تفسیر قرآن در برابر تأویل‌گرایی. ظاهرگرایی که خود را به معنای ظاهری متن متعهد می‌داند، مخالف ورود عقل‌گرایانه به متون است. هر قدر موضوع، مهم‌تر باشد، مباحث آن، وسیع‌تر و اختلافات در آن، عمیق‌تر جلوه می‌کند؛ و خدا و ابعاد وجودی او مهم‌ترین موضوع اسلام هستند. احادیث نیز جایگاه والایی در این هم‌آوردی فکری دارند. در یک تحقیق علمی در این باره، شاید یکی از مهم‌ترین کارهای مورد نیاز، صحت‌سنجی استنادات به کار رفته در یک دیدگاه است. می‌توان نشان داد که ظاهرگرایی، علاوه بر مشکل در روش، در مستندات خود نیز دارای قوت کافی نیست.

یکی از بارزترین موضوعاتی که در این اختلافات عقیدتی بروز فراوانی داشت و دارد، مسئله تشبیه (تجسیم) و تنزیه است؛ در متون دینی عباراتی وجود دارد که در ظاهر، توصیفی جسمانی از خداوند ارائه می‌کنند. دیدگاه ظاهرگرایانه با تکیه بر معنای ظاهری، قائل به جسمانیت خداوند می‌شوند و به این عبارات قرآنی و حدیثی استناد می‌کنند. دیدگاه‌های تأویلی عقل‌گرایانه اما، با توجه به لوازم نادرست دیدگاه‌های ظاهرگرایانه، رویکرد تجسیمی را رد می‌کنند.

بیانات قرآنی (و روایی) ممکن است دارای وجوه مختلف بیانی باشند. نسبت دادن هر معنا یا منظور به یک عبارت دینی باید مستند به دلایل باشد و لوازم نادرست نداشته باشد. ظاهرگرایی همیشه در این مرز خطر است که برداشتی سطحی از متون روایه کند که لوازم باطلی بر آن‌ها مترتب گردد. در خصوص برداشت از متون، یکی از نکات مهم این است که باید دید به چه سطحی از معنای ظاهری می‌شود متعهد بود و تا چه عمقی می‌توان در آنها غور کرد. حفظ مرز تعهد و عقلانیت لازم است.

یکی از مفاهیمی که دست‌آویز تفاسیر ظاهرگرایانه و تأویل‌گرایانه شده است، برداشت از عبارت قرآنی «إِسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ: بر عرش استیلاء یافت» درباره خداوند است. رویکردهای ظاهرگرایانه از این عبارات نوعی جسمانیت درباره خداوند را برداشت می‌کند

وتفاسیر تأویل‌گرایانه، وجوهی از سلطنت و غلبه را. مفهوم «استواء بر عرش» در قرآن کریم، بر اساس تفسیر غالب از «عرش» و «استواء»، در چارچوب تسلط و حاکمیت مطلق الهی بر هستی تفسیر شده‌اند. گستردگی مفهومی این توصیف، سبب شده است که مفسران و متکلمان اسلامی، هر یک بر اساس مبانی کلامی خود، به تفسیر و تحلیل این مفهوم بپردازند. در این تفاسیر و تحلیل‌شان از تکیه گاه‌های روایی هم بهره می‌برند، به ویژه روایاتی که در کتب معتبره وارد شده‌اند. در این میان، روایات امامیه و اهل سنت، به ویژه در دو منبع مهم حدیثی، یعنی کافی و صحیح بخاری، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری فهم الهیاتی مسلمانان از جایگاه استواء و عرش ایفا کرده‌اند. اهمیت این روایات زمانی آشکارتر می‌شود که دریابیم عرش و استواء بر آن صرفاً یک مفهوم هستی‌شناختی نیست؛ بلکه ارتباط مستقیم با جوانب مختلف توحید و مرز میان تشبیه و تنزیه دارد. به بیان دیگر، نوع تفسیر از عرش و کیفیت استواء الهی بر آن، در هر دو مکتب حدیثی، می‌تواند مبانی توحیدی آن مکتب را آشکار سازد و چارچوب فهم آنان از صفات الهی را بازنمایی کند

مطالعه مفهوم شناختی و تطبیقی روایت‌شناسانه عرش و استواء، می‌تواند به کشف تفاوت‌های بنیادین در نظام‌های توحیدی‌ای مانند نظام توحیدی امامیه و اهل سنت بیانجامد. منابع روایی مشهور و معتبر از بُر مراجعه‌ترین منابع در جهان اسلام هستند. یکی از منابع نزد شیعه امامیه کتاب شریف کافی است و نزد اهل سنت نیز، صحیح بخاری. در روایات کافی، عرش بیش از آنکه یک مکان یا وجود جسمانی باشد، نماد علم، قدرت الهی معرفی شده و صبغه‌ای کاملاً تنزیهی دارد. در مقابل، برخی روایات صحیح بخاری، امکان برداشت جسمانی یا دست‌کم ظاهرگرایانه از عرش و استواء الهی را ایجاد کرده و همین امر به پیدایش مناقشات گسترده میان متکلمان شیعه و گروه عمده‌ای از اهل سنت با تجسیمی‌ها (که عموماً از اهل سنت هستند) در حوزه توحید انجامیده است. این امر یک بستر مناسب برای مطالعات مفهوم شناختی عرش به مثابه «شاخص شناخت‌شناسی توحید» فراهم می‌آورد.

آثار مختلفی شاید در بررسی مستقل هر یک از مفاهیم و دلالت‌شان وجود دارد، اما پژوهش‌های تطبیقی منابع روایی خاصی وجود ندارد. بر این اساس، پژوهش حاضر بعد از اشاره به مفهوم عرش در منابع اسلامی، با مطالعه روایت‌شناختی تطبیقی در کافی و صحیح بخاری می‌کوشد نشان دهد که چگونه تفاوت در توصیف عرش و استواء بر آن، به تفاوت در مدل توحیدی این دو سنت حدیثی منجر شده و چه پیامدهای الهیاتی و کلامی در پی داشته است و کدام یک با تبیین مفهوم عرش در منابع اسلامی سازگارتر است و آیا استناد ظاهرگرایان تجسیمی به روایات مشابه، پشتوانه کافی دارد یا خیر. در این راستا، بررسی لغوی مفاهیم استواء و عرش، دید نزدیکی از موارد استعمال این کلمات ارائه می‌کند. با همان پشتوانه، می‌توان سراغ دلالات اصطلاحی این مفاهیم (به ویژه وقتی در دایره تفسیر عبارات قرآنی و حدیثی مطرح هستند)، رفت و این بررسی استعمال اصطلاحی، کمک بزرگی در فهم جهت‌گیری‌های غالب منابع و متفکرین اسلامی در تفسیر این مفاهیم جالش‌برانگیز، خواهد بود. منابع مهمی از دیدگاه‌های تفسیری، حدیثی و کلامی وجود دارند

که رویکرد تطبیقی این پژوهش را تقویت می‌کند. در ادامه، تطبیق موردی احادیث عرش و استواء در دو کتاب کافی و صحیح بخاری، نشان خواهد داد که غلبه با دیدگاه‌های تنزیهی است یا تجسیمی و از این طریق، صحت‌سنجی بهتری از میزان دلالت این احادیث بر این دیدگاه‌ها ارائه می‌شود و در نهایت، مشخص می‌شود آیا برداشت تجسیمی از این احادیث پشتوانه کافی دارد یا خیر. بر اساس سفارشات بزرگان دین در باب تعلیم مؤمنین و دفاع از معارف حقّه و نیز هشدار نسبت به گروه‌های انحرافی، تلاش برای ابهام‌زدایی از این رویکردهای مختلف، برای آمادگی ذهنی مؤمنین در مواجهه با این نحله‌های ناخالص، امری لازم خواهد بود.

بیان مسئله

توحید، ریشه در هستی بی‌نهایت الهی دارد که مکان و اندازه را بر نمی‌تابد. خداوند یگانه است به این که «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» هیچ چیزی شبیه او نیست (شوری، ۱۱) و او نیز شبیه هیچ چیزی نبوده و ویژگی‌های مخلوق ندارد. محدودیت در ذات و صفات الهی نیست و با «کیف» (چگونگی) و «أین» (مکان) درباره خداوند نمی‌توان سخن گفت. اگر چیزی با ابعاد مختلف توحید الهی ناسازگار باشد، توجیه‌پذیر نیست. شناخت کنه ذات الهی ممکن نیست؛ اما هرچه قرار باشد ما درباره خداوند بگوییم، باید قابل فهم بوده و استلزامات مشخص غیرتوحیدی نداشته باشد. حتی نمی‌توانیم چیزی بگوییم و با این توجیه که کیفیت وجود الهی قابل فهم نیست، درباره آنچه می‌گوییم به سطحی ظاهری از آموزه‌ها قانع شویم و یا همچون یک انسدادی، درباره لوازم تبیینات خود از آموزه‌ها متوقف شویم.

معارف دینی پیروان، معمولاً مبتنی بر تبیین اندیشمندان از مبانی معرفتی‌ای است که در منابع اصلی دین وجود دارند. در روش‌های تبیین معارف دینی، نحله‌های مختلفی شکل می‌گیرند و این اختلاف، ناشی از نوع نزدیک شدن به متون و منابع برای استخراج چهارچوب‌های فکری عملی است. اما موضوع این است که معارف دینی در سطح عقیده باقی نمی‌مانند و به جنبه‌های مختلف زندگی، از جمله برخورد با گروه‌های دیگر کشیده می‌شوند. ظهور جریان‌های تکفیری که گاه دیگر گروه‌های اسلامی را حتی مهدورالدم می‌دانند، ریشه در همین اختلاف رویکردی در تفسیر متون دینی دارند. دو تا از مشهورترین نحله‌های فکری در جهان اسلام، ظاهرگرایان در برابر عقل‌گرایان (تأویلی) هستند. روش‌های ظاهرگرایانه، خود را نسبت به عدم دخالت انسانی در تفسیر متون دینی متعهدتر می‌دانند، اما نمی‌توانند استلزامات نادرست رویکرد خود را نپذیرند. یکی از مظاهر رویکردهای ظاهرگرایانه در معارف اسلامی، قول به تجسیم، در برابر تنزیه، می‌باشد. رویکرد تجسیمی با تکیه بر تفسیری ظاهرگرایانه از مفاهیمی در متون دینی، قائل به نوعی جسمانیت برای خداوند هستند. به عبارتی قرآنی استناد می‌کنند. از جمله مفاهیم قرآنی ای که مورد استفاده ظاهرگرایان قرار گرفته است، «استواء علی العرش» می‌باشد. در تقویت دیدگاه خود، ظاهرگرایان به پشتوانه‌های روایی نیز روی می‌آورند. روایات در اسلام از جایگاه والایی، به ویژه در شکل‌گیری فهم الهیاتی از مفاهیم موجود در متون دینی، برخوردارند.

حال، موضوع مهم این است که پشتوانه‌های روایی نیز ممکن است خودشان قربانی رویکرد ظاهرگرایانه واقع شده باشند. در نتیجه، خود روایات از حیث میزان دلالتشان بر تجسیم یا تنزیه باید مورد سنجش قرار بگیرند. چگونه می‌توان با همان ظاهرگرایی در تفسیر مفاهیم قرآنی، از احادیث استناد آورد؟! در اینجا به این پرسش‌ها می‌پردازیم که آیا احادیث موجود در منابع اصلی فریقین، به اندازه کافی تفاسیر ظاهرگرایانه تجسیمی از «استواء بر عرش» را پشتیبانی می‌کنند؟ راه حل، سنجش از راه بررسی تطبیقی نمونه‌های این روایات، به‌ویژه در منابع معتبری از فریقین است.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های ارزشمندی در حوزه مفهوم عرش در آثار تفسیری، کلامی، فلسفی و عرفانی انجام شده است و هر یک بر اساس مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی خاصی به تحلیل این حقیقت پرداخته‌اند. تحلیل تطبیقی (استواء علی العرش) در اندیشه ماتریدیان و سلفیان باتاکید بر دیدگاه ابن تیمیه (بهرامی، ۱۳۹۷) نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که ادعای سلفیان مبنی بر التزام کامل به سیره سلف صالح در مسئله استواء بر عرش، با توجه به پیامدهای کلامی دیدگاه آنان، قابل تأمل و مناقشه است. بررسی تطبیقی آراء بیانگر آن است که ماتریدیان با اتخاذ رویکردی تنزیهی. تأویلی، صفات خبری را در چارچوب نفی جسمانیت و امتناع تشبیه تفسیر کرده و بدین‌وسیله میان حفظ نص و صیانت از اصل تنزیه جمع کرده‌اند. در مقابل، رویکرد تفویضی سلفیان در مقام تبیین، در برخی تقریرات به لوازمی نزدیک به تشبیه و تجسیم می‌انجامد. از این‌رو، می‌توان گفت دیدگاه ماتریدی از انسجام تنزیهی و اتقان کلامی بیشتری برخوردار است. در مقاله «بررسی تطبیقی حقیقت عرش و کرسی»، دیدگاه علامه طباطبائی مورد واکاوی قرار گرفته و عرش و کرسی به‌عنوان دو مرتبه از یک حقیقت واحد معرفی شده‌اند که در نسبت «اجمال و تفصیل» فهم می‌شوند. (زاده بامری، ۱۴۰۳)

با وجود این مطالعات، بررسی‌ها نشان می‌دهد هیچ پژوهش جامع و مستقلی به تحلیل تطبیقی مفهوم استواء الهی بر عرش بر اساس روایات «کافی» و «صحیح بخاری» نپرداخته است. آثار موجود عمدتاً مبتنی بر رویکردهای فلسفی، عرفانی یا تفسیری هستند و بررسی حدیثی مقایسه‌ای دو منبع اصلی شیعه و اهل سنت مغفول مانده است.

۱. تحلیل لغوی و اصطلاح «استواء بر عرش»

۱-۱. تحلیل لغوی استواء و عرش

مفهوم «استواء» و «عرش» از جمله مفاهیم بنیادین در آیات توحیدی قرآن کریم است که فهم دقیق آن‌ها نقشی اساسی در تبیین صفات الهی و تفسیر آیات الهی دارد. از این‌رو، تحلیل لغوی این دو واژه بر اساس کاربردهای معتبر عربی و قرآنی، زمینه‌ای ضروری برای تفسیر صحیح آیات مرتبط با حاکمیت و ربوبیت الهی فراهم می‌آورد.

۱-۱-۱. دلالت‌شناسی فعل «استوی علی» در استعمالات لغوی

در متون لغوی، تعبیر «استوی علی سَریر المُلک» به عنوان کنایه‌ای رایج در زبان عربی، بر تحقق سلطنت، تثبیت مالکیت و اعمال حاکمیت دلالت دارد، بی‌آنکه مستلزم نشستن یا استقرار حقیقی بر تخت باشد. این کاربرد، ناظر به استقرار شأن اقتدار و نفوذ است، نه تحقق فعل جسمانی (فیومی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۵۵). از سوی دیگر، فعل «استوی» در ترکیب با حرف جر «إلی»، به معنای قصد، توجه و روی‌آوری به امری خاص به کار می‌رود. این دلالت در آیه‌ی شریفه‌ی «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ» به وضوح قابل مشاهده است (ابن منظور، ۱۴۰۴ق، ج ۱۴، ص ۴۱۴). در مقابل، هنگامی که فعل «استوی» با حرف جر «علی» متعدی می‌شود، بر معنای استیلا، تسلط و احاطه دلالت می‌کند.

بر این اساس، در آیه‌ی «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، مقصود، استیلای الهی و احاطه‌ی ربوبی خداوند بر عرش است و نه نشستن یا استقرار جسمانی. این تفسیر، افزون بر سازگاری با قواعد لغوی، با اصل تنزیه ذات الهی نیز هم‌خوان است و مورد تأکید لغویان برجسته‌ای چون راغب اصفهانی قرار گرفته است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۴۳۹).

۱-۱-۲. دلالت‌شناسی «عرش» در استعمالات لغوی

در متون لغوی، واژه «عرش» به معنای تخت پادشاهی برای فرمانروا است. زمانی که وضعیت کسی دچار بحران یا سقوط شود، به طور معمول گفته می‌شود که تخت او سقوط کرده است. (فراهیدی، ج ۱، ص ۲۴۹) (جوهری، ج ۴، ص ۱۶۴۸)، (قرشی، ج ۴، ص ۳۱۶)، (ابن منظور، ج ۶، ص ۳۱۳)، (فیومی، ص ۴۰۲) و (مصطفوی، ج ۸، ص ۸۴). همچنین، به معنای سقف، بلندای خانه و مکان‌های با دیوارهای بلند تفسیر شده است. در این منابع، واژه عرش، به دلیل اشاره به ساختمان‌های مکه و دیوارهای بلند آن، مورد استفاده قرار گرفته است. (قرشی، ج ۴، ص ۳۱۶)، (راغب، ص ۵۵۸)، (فیومی، ص ۴۰۲)، این واژه‌شناسی جامع، نشان می‌دهد که مفهوم عرش از نگاه منابع لغوی و تفسیری دارای ابعاد متنوعی است که در بافت‌های مختلف در چند معنا به کار می‌رود، از قوام و قدرت گرفته تا بلندی و جایگاه جلوس در حکومت. این واژه به‌طور خاص به تخت پادشاه اطلاق می‌شود و به عنوان نماد عزت، چیرگی، حکمرانی و مملکت هم استفاده می‌گردد.

۱-۲. تحلیل اصطلاحی استوای بر عرش

واژه «عرش» در اصطلاح قرآنی و حدیثی از مفاهیم بنیادین و در عین حال پیچیده‌ای است که در طول تاریخ، تعاریف و برداشت‌های متعددی درباره آن ارائه شده است. این تنوع در برداشت‌ها، ریشه در تفاوت رویکرد مفسران و متکلمان نسبت به معنا و جایگاه عرش در نظام آفرینش و نسبت آن با ذات، قدرت، تدبیر و حاکمیت الهی دارد. از آنجا که مفهوم «عرش» در آیات قرآن و روایات غالباً همراه با تعبیر «استواء» به کار رفته است، تحلیل اصطلاحی «استواء» در پیوند با عرش، اهمیتی دوچندان می‌یابد. بر همین اساس،

در ادامه، مهم‌ترین دیدگاه‌ها در معانی اصطلاحی «استواء بر عرش» در منابع اسلامی بررسی می‌شود.

۱-۲-۱. استوای الهی بر عرش در قرآن

در قرآن کریم، به‌ویژه در آیات ناظر به خلقت آسمان‌ها و زمین، از «عرش» به‌عنوان مفهومی مرتبط با حاکمیت یاد شده است. آیات مربوط به استوای الهی بر عرش در هفت سوره از قرآن کریم آمده است. از جمله این آیات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: «الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ...: خداوندی که آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دو است در شش دوره آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت.» (فرقان، ۵۹) و نیز آیه: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى: خدای رحمان که بر عرش تسلط دارد.» (طه، ۵)

افزون بر این دو سوره، مضمون استوای الهی بر عرش در سوره‌های سجده/۴، یونس/۳، اعراف/۵۴، رعد/۲ و حدید/۴ نیز تکرار شده است که همگی بر پیوند میان آفرینش عالم و استقرار نظام تدبیر الهی دلالت دارند. البته، بررسی جامع آیات قرآن نشان می‌دهد که واژه «عرش» در مواردی با معانی و کارکردهایی فراتر از بحث استوای الهی به‌کار رفته است که تبیین آن‌ها نیازمند تحلیل مستقل و تفصیلی در حوزه معناشناسی قرآنی است.

به‌منظور تعمیق فهم این آیات و تبیین نحوه تلقی اندیشمندان اسلامی بنیادین، به آرای برخی از مهم‌ترین عالمان اسلامی اشاره می‌شود. بررسی این دیدگاه‌ها، با توجه به تفاوت مبانی تفسیری، کلامی و روش‌شناختی، امکان فهم بهتر در مقایسه تطبیقی دیدگاه‌ها و ارزیابی نسبت آن‌ها با آموزه‌های تنزیهی یا گرایش‌های تجسیمی را فراهم می‌سازد.

۱-۲-۲. استوای الهی بر عرش در منابع تفسیری

برای ورود به بحث «استواء الهی بر عرش» در منابع تفسیری، لازم است ابتدا محدوده و روش ارجاع به تفاسیر روشن شود. ارجاع به منابع تفسیری از آن‌رو اهمیت دارد که آیات استواء از آیات متشابه به‌شمار می‌آیند و فهم دقیق آن‌ها بدون مراجعه به میراث تفسیری مسلمانان - که حاصل قرن‌ها تأمل علمی، کلامی و حدیثی است - ممکن نیست. در این نوشتار، ادعای استقصای همه تفاسیر موجود مطرح نیست؛ بلکه تمرکز بر تفاسیر شاخص و اثرگذار از هر دو مکتب شیعه و اهل سنت است؛ تفاسیری که یا از حیث قدمت و مرجعیت علمی اهمیت دارند، یا در شکل‌دهی به دیدگاه‌های کلامی بعدی نقش محوری ایفا کرده‌اند. از این‌رو، از هر دو نحله، دو یا سه تفسیر اصلی انتخاب می‌شود تا تصویر روشنی از رویکرد غالب ارائه گردد و در کنار آن، به تفاسیری که قرائتی متفاوت از «عرش» و «استواء» عرضه کرده‌اند نیز اشاره شود تا تنوع دیدگاه‌ها و گستره اختلاف تفسیری آشکار گردد. در ادامه، آرای تفسیری ذیل دو عنوان مستقل «تفسیر شیعی» و «تفسیر اهل سنت» بررسی می‌شود تا مقایسه و تحلیل آن‌ها با نظم و شفافیت بیشتری صورت پذیرد.

صاحب مجمع‌البیان، پس از بررسی آیه «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ»، تصریح می‌کند که مراد از استواء در این آیه، استقرار جسمانی یا مکانی نیست، بلکه اشاره به تحقق و ظهور قدرت، سلطنت و تدبیر الهی پس از آفرینش آسمان‌ها و زمین دارد. وی این معنا را با کاربردهای رایج زبان عربی تبیین می‌کند؛ آن‌جا که گفته می‌شود: «اسْتَوَى الْمَلِكُ عَلَى عَرْشِهِ»، یعنی پادشاه بر قلمرو خویش تسلط یافت و امور مملکت را سامان بخشید. بر این اساس، تعبیر استواء بر عرش، کنایه از احاطه کامل الهی بر نظام آفرینش و تدبیر آن است. (طبرسی، ج ۹، ص ۱۳۰) علامه طباطبائی، صاحب تفسیر المیزان، عرش را مرتبه‌ای عالی و تکامل یافته از مراتب وجود می‌داند که جایگاه صدور و تحقق تدبیر الهی در عالم است. به نظر ایشان، استواء خداوند بر عرش نه دلالت بر استقرار مکانی، بلکه کنایه‌ای از احاطه کامل علمی و تدبیر فراگیر الهی بر نظام هستی است؛ به گونه‌ای که تمامی امور عالم تحت علم، اراده و تدبیر الهی قرار دارد. (طباطبائی، ج ۱۷، ص ۲۹۸) آیت‌الله جوادی آملی در تفسیر تسنیم، عرش را نمادی کنایی از قدرت، حاکمیت و تدبیر الهی در نظام هستی می‌داند. از منظر ایشان، کاربرد مفهوم عرش در آیات قرآن، تشبیهی عرفی و عقل‌پسند است که خداوند را نه به معنای حقیقی و جسمانی، بلکه در سطح زبان تمثیلی، به زمامداری تشبیه می‌کند که با استقرار بر تخت سلطنت، از طریق صدور اوامر و تدبیر امور، نظام کشور را اداره می‌نماید. بر این اساس، استواء بر عرش بیانگر احاطه تدبیری و مدیریتی خداوند بر سراسر عالم است، نه دلالت بر مکان‌مندی یا تجسیم ذات الهی (جوادی آملی، ج ۴۲)

زمخشری، صاحب تفسیر الکشاف، با تکیه بر کاربردهای عرفی و بلاغی زبان عرب، تعبیر «استواء بر عرش» را از دلالت‌های حسی، جسمانی و مکانی خارج می‌داند و آن را کنایه‌ای از تحقق مُلک، سلطنت و تدبیر الهی تفسیر می‌کند. به باور وی، این گونه تعابیر در زبان عربی برای بیان استقرار قدرت و سامان‌یافتگی امر حکومت به کار می‌رود و در سیاق آیات قرآنی نیز ناظر به احاطه و تدبیر الهی بر عالم است، نه اثبات مکان یا نشستن حقیقی برای ذات خداوند متعال. (زمخشری، ج ۳، ص: ۵۲) فخر رازی، صاحب مفاتیح الغیب می‌گوید اگر آیه «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» به معنای نشستن جسمانی خداوند باشد، با اصول تنزیه الهی و سیاق آیات ناسازگار است و موجب گسستگی معنایی می‌شود. از این رو، مراد از «استواء بر عرش» نه استقرار مکانی، بلکه کمال قدرت و احاطه ربوبی در تدبیر امور ملک و ملکوت است. (فخر رازی، ج ۱۴، ص ۲۵۶)

آلوسی در روح‌المعانی ذیل آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه/۵) تصریح می‌کند در صورتی که استواء همراه با اثبات لوازمی تلقی شود که مستلزم تحدید، مکان‌مندی یا تشبیه خداوند باشد، چنین برداشتی ناشی از جهالت و گمراهی آشکار نسبت به ساحت قدسی ذات الهی خواهد بود. (آلوسی، ج ۴، ص ۳۷۵) صاحب تفسیر المنار معتقد است صحابه درباره معنای «استواء الهی بر عرش» هیچ شک و شبهه‌ای نداشتند، زیرا به تنزیه خداوند از صفات مخلوقات و انسان‌ها آگاه بودند. آنان می‌دانستند که استواء بر عرش

اشاره به کمال اقتدار و احاطه ربوبی در تدبیر امور ملک و ملکوت است، نه نشستن جسمانی یا قرارگیری مکانی. ایمان به این معنا نیازمند شناخت چگونگی تدبیر یا وجود عرش نیست، بلکه مؤمن به روایت قرآن و سنت می‌پذیرد که خداوند عرشی دارد که پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین خلق شده و حاملانی از ملائکه دارد و این عرش مرکز تدبیر کل عالم است. بنابراین، تعبیر «استواء بر عرش» بیان‌کننده وحدانیت و سلطه مطلق خداوند است و هیچ گونه تشبیه او به مخلوق را شامل نمی‌شود. (رشید رضا، ج ۸، ص ۴۰۲)

ابن کثیر صاحب تفسیر قرآن عظیم، تأکید می‌کند که برداشت برخی مشبیه از آیه «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» به معنای نشستن خداوند بر عرش، از نظر عقل و نقل باطل است؛ دلیل اصلی آن این است که خداوند موجود است، اما نه عرشی به صورت مکان و نه این که مکانی برای او وجود داشته است. مذهب سلف صالح، از جمله مالک، اوزاعی، ثوری، لیث بن سعد، شافعی، احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه، آیات و روایات را همان‌گونه که وارد شده‌اند، بدون تشبیه، تکلیف یا تعطیل، می‌پذیرفتند. معنای ظاهری که به ذهن مشبّهان خطور می‌کند، از خداوند نفی شده است، زیرا «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و هیچ چیز از مخلوقات شباهتی با او ندارد. (ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۸)

۳-۲-۱. استوای الهی بر عرش در منابع کلامی

۳-۲-۱-۱. استوای الهی بر عرش در منابع کلامی امامیه

علامه حلی در کشف المراد با استناد به مبانی عقلی واجب‌الوجود، هرگونه جهت‌مندی و مکان‌پذیری را از ذات الهی نفی می‌کند. به تصریح وی، هر موجودی که دارای جهت باشد، ناگزیر قابلیت اشاره حسی داشته و محلّ تحقق اعراض و حوادث خواهد بود؛ و چنین وصفی مستلزم حدوث است، در حالی که ذات الهی واجب‌الوجود و منزه از حدوث می‌باشد. بر این اساس، دیدگاه‌هایی که در تفسیر مفاهیمی چون عرش و استواء، برای خداوند جهت، موضع یا فاصله قائل شده‌اند. همانند آراء مجسمه و برخی از کرامیه. از منظر عقل و کلام امامی، ناتمام و باطل است. از نگاه علامه، حمل ظواهر نصوص بر معانی جسمانی، نه تنها با اصل تنزیه ناسازگار است، بلکه به نفی وجوب وجود الهی می‌انجامد (حلی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۹۴) شیخ مفید در تصحیح اعتقادات الإمامیه، ذیل تفسیر آیه وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ، عرش را نه به معنای مکان و تخت مادی، بلکه به مثابه «حکومتی عظیم» تفسیر می‌کند. بر این اساس، عرش الهی کنایه از ملک و سلطنت خداوند متعال است و «استواء» او بر عرش، به معنای استیلا و تسلط کامل بر ملک و تدبیر عالم می‌باشد. وی در تأیید این برداشت، به کاربرد عرفی زبان عرب استناد می‌کند؛ زیرا عرب، مفهوم استیلا و غلبه را با تعبیر «استواء» بیان می‌کند، چنان که در شعر معروف آمده است: «قَدْ اسْتَوَىٰ بِشَرِّ عَلَى الْعِرَاقِ...»؛ یعنی بشر بدون جنگ و خونریزی بر عراق چیره شد. از این رو، تفسیر استواء به معنای استقرار مکانی، با مبانی زبانی و اصول تنزیه الهی ناسازگار است (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۷۶).

۲-۳-۱. استوای الهی بر عرش در منابع کلامی اهل سنت

عبدالرحمن بن ناصر البراک در شرح العقیده الطحاویة تصریح می‌کند که خداوند پس از آفرینش آسمان‌ها و زمین، بر عرش استواء یافت، بی‌آنکه این استواء مستلزم نیاز یا افتقار او به عرش باشد؛ زیرا خداوند، خود نگه‌دارنده عرش، آسمان‌ها و زمین است. وی تأکید می‌کند که استواء الهی همانند استواء مخلوق بر مرکب‌ها نیست؛ چراکه مخلوق به محل استقرار خود نیازمند است، در حالی که خداوند از هرگونه نیاز و اتکا منزّه است. از نظر او، انکار حقیقت استواء ناشی از قیاس نادرست خالق بر مخلوق است. بر این اساس، استواء الهی صفتی فعلی از افعال خداوند است که همچون سایر صفات الهی، اختصاص به ذات او دارد و هیچ‌گونه تماثلی با صفات مخلوقات ندارد. (براک، ج ۱، ص ۱۹۱)

اشاعره و اهل حدیث بر این باورند که نسبت به مفاهیمی چون «عرش» و «کرسی» باید به صرف ایمان اکتفا کرد و از ورود به تأملات عقلی و تفسیری درباره حقیقت و چگونگی آن‌ها پرهیز نمود (بیات مختاری، ص ۵۳). از دیدگاه آنان، قرآن کریم بر استقرار خداوند بر عرش دلالت دارد، اما کیفیت این استقرار برای انسان قابل شناخت نیست. در همین راستا، مالک بن انس در تبیین آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» می‌گوید: «استواء از نظر معنا معلوم است، اما چگونگی آن قابل درک نیست؛ پرسش از کیفیت آن بدعت است و ایمان به آن واجب می‌باشد. (همان، ص ۶۸)

۲-۳-۱. استوای الهی بر عرش در منابع روایی

۱-۲-۴-۱. استوای الهی بر عرش در منابع روایی امامیه

حویزی در کتاب نورالثقلین روایتی را از عبد الرحمن بن حجاج نقل می‌کند که وی درباره آیه شریفه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» از امام صادق (علیه السلام) پرسش نمود. آن حضرت در پاسخ فرمودند: «اسْتَوَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ» (حویزی، ج ۳، ص ۳۷) این روایت بر احاطه و سلطه کامل خداوند بر همه اشیا دلالت دارد، به‌گونه‌ای که هیچ موجودی نسبت به او قرب مکانی یا وجودی ویژه‌ای ندارد. همین روایت با افزوده‌هایی در متن، در کتاب البرهان فی تفسیر القرآن نیز نقل شده است. (بحرانی، ج ۳، ص ۷۵)

در کتاب توحید شیخ صدوق، از امام صادق (علیه السلام) در حدیثی طولانی چنین نقل شده است که شخصی از ایشان پرسید: معنای آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» چیست؟ امام فرمودند: خداوند در این آیه خود را توصیف کرده است و همان‌گونه است که فرمود. او بر عرش مسلط است و از مخلوقات خود جداست، اما نه به این معنا که عرش او را حمل کند یا در خود جای دهد و نه اینکه عرش از ذات او متمایز باشد. ما اعتقاد داریم که خداوند، خود حامل و نگهدارنده عرش است و در این باره همان چیزی را می‌گوییم که او در آیه «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» بیان کرده، یعنی کرسی او بر آسمان‌ها و زمین احاطه دارد. (صدوق، ص ۲۴۸)

در منابع روایی اهل سنت، مسئله «استواء الهی بر عرش» غالباً با رویکردی احتیاط‌آمیز و مبتنی بر پرهیز از ورود به تبیین کیفیت آن گزارش شده است. سیوطی در الدر المنثور به نقل از عبدالله بن وهب روایتی از مالک بن انس نقل می‌کند که بیانگر این رویکرد است. بر اساس این نقل، مردی از مالک بن انس درباره آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» پرسید و چگونگی استواء الهی را جویا شد. مالک بن انس در واکنش، سر به زیر افکند و دچار حالت اضطراب و عرق‌ریزی شد؛ سپس اظهار داشت: «خداوند بر عرش استواء یافته است، همان‌گونه که خود را توصیف کرده است؛ درباره او پرسش از چگونگی مطرح نمی‌شود و اساساً پرسش از کیفیت، از ساحت الهی برداشته شده است». وی در ادامه، این‌گونه پرسش را بدعت‌آمیز دانست و دستور داد پرسشگر را از مجلس خارج کنند (سیوطی، ج ۳، ص ۹۲). همین مضمون، با تعبیری نزدیک، در نقل دیگری از جعفر بن عبدالله گزارش شده است. (همان).

استوای الهی بر عرش در منابع اسلامی در یک نگاه

بررسی منابع تفسیری، کلامی و روایی شیعه و اهل سنت نشان می‌دهد که مسئله «استواء الهی بر عرش» از جمله موضوعاتی است که همواره در مرز میان تنزیه الهی و خطر تشبیه و تجسیم قرار داشته و به همین دلیل، حساسیت ویژه‌ای در تفسیر و تبیین آن به چشم می‌خورد. وجه مشترک غالب در این منابع، نفی استقرار مکانی و جسمانی از ذات الهی و تأکید بر ناتوانی عقل بشری از درک کیفیت صفات الهی است؛ هرچند شیوه صورت‌بندی این معنا در مکاتب مختلف، تفاوت‌هایی اساسی دارد. در تفاسیر شیعه امامیه، به‌ویژه در آثار طبرسی، علامه طباطبایی و آیت‌الله جوادی آملی، رویکرد غالب، تفسیر تأویلی، تنزیهی است. در این نگرش، «عرش» نه یک موجود مادی یا مکان خاص، بلکه مرتبه‌ای عالی از نظام وجود و نماد حاکمیت، علم، قدرت و تدبیر فراگیر الهی تلقی می‌شود. استواء نیز کنایه‌ای از تحقق سلطه تکوینی و احاطه علمی و تدبیری خداوند بر عالم دانسته می‌شود. این تفسیر، هم‌زمان با حفظ ظاهر آیه، از افتادن در ورطه تجسیم پرهیز می‌کند و با مبانی عقلی واجب‌الوجود و اصول تنزیه هماهنگ است.

در تفاسیر برجسته اهل سنت نیز، به‌ویژه در آثار زمخشری، فخر رازی، آلوسی، رشید رضا و ابن کثیر، گرایش آشکاری به نفی تفسیر جسمانی از استواء دیده می‌شود. زمخشری و فخر رازی، با تکیه بر بلاغت عربی و براهین عقلی، استواء را به معنای کمال مُلک و تدبیر تفسیر می‌کنند و آن را از دلالت‌های مکانی تهی می‌سازند. ابن کثیر نیز، با وجود انتساب به جریان سلفی، تصریح می‌کند که تفسیر مشبّهه از آیه استواء، از حیث عقل و نقل مردود است و با اصل «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» ناسازگار نمی‌باشد.

در حوزه کلامی، تفاوت رویکردها آشکارتر می‌شود. کلام امامیه، با تکیه بر اصول عقلی، هرگونه جهت‌مندی، مکان‌پذیری و استقرار را مستلزم حدوث دانسته و صریحاً آن را از ذات الهی نفی می‌کند. در این چارچوب، تفسیرهایی که برای خداوند مکان، موضع یا فاصله قائل می‌شوند، نه تنها با نصوص دینی، بلکه با اصل وجوب وجود نیز تعارض دارند. در مقابل، در میان متکلمان اهل سنت، به‌ویژه اشاعره و اهل حدیث، رویکرد «اثبات بلا

کیف» غالب است؛ یعنی اصل استواء پذیرفته می‌شود، اما کیفیت آن مجهول و غیرقابل پرسش تلقی می‌گردد. این موضع، اگرچه در ظاهر از ورود به تجسیم پرهیز دارد، اما از منطری انتقادی از طرف امامیه، به دلیل امتناع از تبیین عقلانی، همچنان زمینه سوء برداشت‌های جسم‌انگارانه را باقی می‌گذارد.

در منابع روایی نیز، این تفاوت رویکرد به وضوح دیده می‌شود. روایات امامیه، به‌ویژه در آثار حویزی و شیخ صدوق، استواء را به صراحت در قالب احاطه مطلق الهی و نفی هرگونه قرب مکانی تفسیر می‌کنند و تأکید دارند که خداوند، خود حامل عرش است، نه محتاج به آن. در مقابل، روایات اهل سنت، به‌ویژه نقل‌های مربوط به مالک بن انس، بیش از آنکه تبیین‌گر معنا باشند، ناظر به کنترل روش مواجهه با آیات صفات هستند؛ یعنی پذیرش نص، سکوت درباره کیفیت و بدعت دانستن پرسش از چگونگی.

در مجموع، منابع روایی از مستندات اصلی در اعتباربخشی به دیدگاه‌ها می‌باشند. کتب معتبره در این میان، بسیار مورد استناد هستند. در ادامه، روایات دو منبع حدیثی بنیادین جهان اسلام، یعنی کافی به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع حدیثی امامیه و صحیح بخاری به عنوان اثری محوری در سنت حدیثی اهل سنت، با رویکردی توصیفی تحلیلی به صورت تطبیقی بررسی می‌شود. مقصود آن است که با واکاوی دلالت‌های روایی و شیوه مواجهه شارحان و محدثان با این متون، روشن گردد آیا استناد به این منابع به برداشت‌های تجسمی از ذات الهی تمام است یا آنکه فهم روایات در چارچوب مبانی تزییه و اصول تفسیری هر مکتب صورت پذیرفته است و این که در چه مواردی احتمال گرایش به ظاهرگرایی منتهی به تجسیم مطرح شده است.

۲. عرش و استوای الهی در روایات کتاب کافی

در کتاب ارزشمند کافی، مفاهیم ژرفی چون عرش و استوای الهی به زبانی نمادین و روایی بیان شده‌اند که درک آن‌ها نیازمند تأمل و تدبر در معارف الهی است. به مواردی از این منبع اشاره می‌شود.

حامل و نگهدارنده: «أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: سَأَلَنِي أَبُو فُرَّةَ الْمُحَدِّثُ أَنَّ أُدْخِلَهُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع... وَاللَّهُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى كَمَا قَالَ وَالْعَرْشُ وَمَنْ يَحْمِلُهُ وَمَنْ حَوْلَ الْعَرْشِ وَاللَّهُ الْخَامِلُ لَهُمُ الْخَافِظُ لَهُمُ الْمُؤَمِّسُ الْقَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ.... خدا بر عرش تسلط دارد چنانچه فرمود: عرش و آنها که حملش کنند و آنها که گردش باشند (همگی نسبت بخدا محمولند) و خدا حامل آنها و حافظ آنها و نگهدارنده آنهاست...» (کلینی، ج ۱، ص ۱۷۷)

عرش، علم و قدرت الهی: «فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع الْعَرْشُ لَيْسَ هُوَ اللَّهُ وَالْعَرْشُ اسْمٌ عِلْمٌ وَ قُدْرَةٌ وَ عَرْشٌ فِيهِ كُلُّ شَيْءٍ ثُمَّ أَضَافَ الْحَمْلَ إِلَى غَيْرِهِ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِهِ..... لِأَنَّهُ اسْتَعْبَدَ خَلْقَهُ بِحَمْلِ عَرْشِهِ وَهُمْ حَمَلَةٌ عَلَيْهِ، وَخَلَقًا يُسَبِّحُونَ حَوْلَ عَرْشِهِ وَهُمْ يَعْمَلُونَ بِعِلْمِهِ. (همان) در تحلیل روایت «و هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي حَمَلَهُ اللَّهُ الْحَمَلَةَ وَ ذَلِكَ نُورٌ مِنْ عَظَمَتِهِ فَبِعَظَمَتِهِ وَ نُورِهِ أَبْصَرَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ؛ امام رضا (علیه السلام) فرمود: عرش که خدا نیست عرش نام علم و قدرت است و همه چیز در اوست آنگاه فعل حمل را بغیر خود که

مخلوقی از مخلوقاتش باشد نسبت داده است بدین جهت که از آن مخلوق بسبب حمل عرشش عبادت خواسته است. زیرا خداوند بندگان را با حمل عرش خود به بندگی واداشته است و آنان حاملان علم او هستند؛ و آفریدگانی که پیرامون عرش او تسبیح می‌گویند، براساس دانشی که به آنان داده شده، عمل می‌کنند.» (همان، ص ۱۷۵)

حاملان عرش به عنوان علماء: «فَالَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ هُمُ الْعُلَمَاءُ الَّذِينَ حَمَلَهُمُ اللَّهُ عِلْمَهُ؛ آنان که عرش را در بر دارند همان دانشمندی باشند که خدا دانش خود را بدانها عطا کرده است.» (همان، ص ۱۷۶)

این روایات، با نفی هرگونه این‌همانی میان خداوند و عرش، چارچوبی تنزیهی برای فهم استواء ترسیم می‌کنند و عرش را در افق «علم و قدرت» معنا می‌نمایند، نه مکان و جسم. تعبیر «وَاللَّهُ الْحَامِلُ لَهُمْ» دلالت دارد که حتی حاملان عرش نیز قائم به خداوند هستند و وجود و بقای آنان به قیومیت او وابسته است؛ ازین‌رو، نسبت حمل در طول حمل الهی قرار می‌گیرد، نه در عرض آن. بدین‌سان «استواء» به معنای احاطه قیومی، تدبیر مستمر و سلطه ربوبی بر کل نظام هستی تفسیر می‌شود، «الْقَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ»، نه استقرار مکانی. نتیجه آن که این روایات، با حفظ ظاهر قرآنی، معنایی معرفتی. توحیدی از استواء ارائه می‌دهد که هرگونه توهم جسمانیت و مکان‌مندی را برطرف می‌سازد. برای فهم دقیق‌تر این روایات، لازم است به شرح‌های نگاشته‌شده بر کتاب کافی که در آن‌ها مسئله «استواء الهی بر عرش» تبیین شده است، مراجعه شود. بهره‌گیری از این منابع، امکان تحلیل جامع‌تر دلالت‌های لفظی و مفهومی روایت را فراهم می‌سازد و جایگاه آن را در منظومه معارف توحیدی روشن‌تر می‌کند.

۲-۱. تفسیر عرش به علم الهی در نگاه شارحان

شارحان اصول کافی، از جمله ملا صالح مازندرانی و علامه مجلسی، «عرش» را فراتر از معنای ظاهری آن، نمادی از احاطه علمی خداوند بر هستی تفسیر کرده‌اند. در این دیدگاه، «استوا بر عرش» به معنای استیلای علم و تدبیر الهی بر کل مخلوقات است. مازندرانی در شرح اصول کافی، با تکیه بر تحلیل لغوی و کلامی واژه «عرش»، دو سطح معنایی برای آن بیان می‌کند: معنای حقیقی واژه «عرش» در زبان عربی «تخت» است؛ اما این واژه در کاربرد مجازی، به معنای «تسلط و غلبه» نیز به کار می‌رود، زیرا عرش پادشاه همواره ملازم با اقتدار و حاکمیت او دانسته می‌شود. (مازندرانی، ج ۴، ص ۹۲) مازندرانی با انتقال این تحلیل لغوی به حوزه الهیات، عرش را به «علم الهی» تفسیر می‌کند و بر آن است که چون ایجاد، تدبیر و بقای موجودات وابسته به علم خداوند است، اطلاق عرش بر علم الهی از باب مصداق و حقیقت معنوی قابل توجیه خواهد بود؛ زیرا علم الهی منشأ سلطه، احاطه و تدبیر الهی در عالم به‌شمار می‌آید.

تحلیل مجلسی (ره) در مورد علم و عرش این است که خداوند نیازی به دیگران برای حمل عرش ندارد، بلکه بندگان را به انواع عبادات فرمان داده است و عبادت حاملان عرش، حمل علم الهی است، پی‌آن که نیازی به ایشان باشد. منظور از «وَهُمْ يَحْمِلُونَ بَعْلِمِهِ» (کلینی، ج ۱، ص ۱۷۵) این است که آنان بر اساس دانشی که خدا به آنان عطا کرده عمل می‌کنند؛ یعنی همه آنها حامل عرش هستند یا در نسبت به خداوند یکسان‌اند.

(مجلسی، مرآة العقول، ج ۲، ص ۷۸) مجلسی برخلاف دیدگاه‌های جسم‌انگارانه، عرش را نماد مرتبه‌ی علم الهی و تدبیر امر عالم می‌داند، نه تخت یا جایگاه فیزیکی برای خدا. از نظر او، خداوند برای «حمل عرش» به کسی نیاز ندارد، زیرا وجود و علم او قائم به ذات است. بنابراین، هر موجودی که «حامل عرش» نامیده شده، در واقع حامل علم و معرفت الهی است.

روایات کتاب کافی، در حوزه مباحث الهیاتی و صفات پروردگار، چارچوبی مفهومی و تنزیهی را در باب صفات الهی ترسیم می‌نماید. این چارچوب که ریشه در آموزه‌های قرآنی و سنت نبوی دارد، با تأکید بر اصل «لَا تُدْرِكُهُ الْبَصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» و سایر نصوص مشابه، هرگونه نسبت جسمانیت و استقرار مکانی را از ساحت قدس الهی نفی می‌کند.

۲-۲. مبانی تنزیهی در روایات کافی و ابطال استواء مکانی بر عرش

روایات متعددی در کافی به روشنی چارچوبی تنزیهی در باب صفات الهی ترسیم می‌کنند که بر اساس آن مبانی، هرگونه استواء مکانی و جسمانی از خداوند نفی می‌شود. در روایت صفوان بن یحیی از امام صادق (علیه السلام)، خداوند به عنوان حقیقتی معرفی می‌شود که «لَا يُحَدُّ بِالْحَدِّ، وَلَا يُحَسُّ بِالْحَوَاسِّ، وَلَا يُجَسَّمُ بِالتَّجَسُّيمِ، وَلَا يَسِيرُ فِيهِ جِسْمٌ، وَلَا صُورَةٌ، وَلَا تَحْدِيدٌ؛ اَوْ بَا حِدٍ وَ مِرْزَى تَعْرِيفٍ نَمِي شُود، بَا حَوَاسٍ دَرَكِ نَمِي گَرَدَد، بَا جِسْمِ پَنْدَاشْتَه نَمِي شُود، هِيچ جِسْمِي دَر اَوْ سَارِي نِيست و هِيچ صُورَت و هِيچ تَحْدِيدِي بَرای اَوْ وجود نَدَارَد.» (کلبی، ج ۱، ص ۱۰۴) مجموعه این تعابیر، هرگونه نسبت جسمانی، حد و مکان‌مندی را از ذات الهی سلب می‌کند. از آن‌جا که استواء مکانی مستلزم جهت، حد و استقرار است، نفی این اوصاف به‌طور ملازمه‌ای، استواء به معنای نشستن یا قرار گرفتن بر عرش را باطل می‌سازد. از این‌رو، نسبت دادن استواء مکانی به خداوند، مستلزم پذیرش محدودیت و مخلوقیت است که با اصل توحید تنزیهی ناسازگار است.

بر پایه مجموعه روایات کافی، می‌توان نتیجه گرفت که در منظومه حدیثی امامیه، «استواء الهی بر عرش» هرگز به معنای استقرار و مکان‌مندی نیست، بلکه مفهومی تنزیهی و غیرجسمانی دارد و در چارچوب احاطه، تدبیر و سلطه الهی تفسیر می‌شود؛ تفسیری که با اصل «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و نفی تشبیه و تجسیم سازگار است.

۳. عرش و استوای الهی در روایات کتاب صحیح بخاری

مطالعه روایات موجود در صحیح بخاری نشان می‌دهد که این منبع حدیثی، چندین نقل درباره «عرش» را در بر دارد؛ به عنوان نمونه، می‌توان به احادیثی اشاره کرد که به بیان موقعیت یا عظمت عرش پرداخته‌اند:

«أَبَا هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ كِتَابًا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ: إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي، فَهُوَ مَكْتُوبٌ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ؛ شَنَدِيم رَسُولَ خُدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَم) می‌فرماید: خداوند کتابی نوشت پیش از آنکه مخلوقات را بیافریند: به‌راستی که رحمت من بر غضبم پیشی گرفته است و این (کتاب) نزد او بالای عرش نوشته شده است.» (بخاری، کتاب التوحید، ج ۹، ص ۱۶۰)

روایت دیگری در صحیح بخاری به این صورت ذکر شده است: «... عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «النَّاسُ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَإِذَا أَنَا بِمُوسَى أَخَذَ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ؛ از ابوسعید خدری روایت است که گفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مردم در روز قیامت بیهوش می‌گردند ناگاه موسی را می‌بینم که وی یکی از پایه‌های عرش را گرفته است.» (بخاری، ج ۹، ص ۱۲۶)

موضوع اصلی این است که در صحیح بخاری روایتی که به صورت مستقیم به مسئله «استواء خداوند بر عرش» اشاره داشته باشد، نقل نشده است. تنها در ذیل آیه «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ» (اعراف/۵۴) چنین ذکر شده است: «إِسْتَوَاءٌ يَلِيقُ بِهِ سُبْحَانَهُ، أَوْ الْمَعْنَى: اسْتَوَى عَلَيْهِ، وَجَعَلَهُ تَحْتَ قَهْرِهِ وَسُلْطَانِهِ، وَالْعَرْشُ مَخْلُوقٌ عَظِيمٌ مِنْ مَخْلُوقَاتِهِ سُبْحَانَهُ؛ استواء به معنایی است که شایسته‌ی ذات الهی است، یا به این معناست که بر آن مسلط شد و آن را تحت قهر و سلطه‌ی خود درآورد. عرش نیز یکی از مخلوقات عظیم خداوند متعال است.» (بخاری، ج ۹، ص ۱۶۰) با این حال، روایت منقوله از اباهریه که اشاره داشت به رابطه میان صفات رحمت و غضب اله، جایگاه ویژه‌ای دارد، که در آن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي، فَهُوَ مَكْتُوبٌ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ؛ به‌راستی که رحمت من بر غضبم پیشی گرفته است و این (کتاب) نزد او بالای عرش نوشته شده است.» (بخاری، کتاب التوحید، ج ۹، ص ۱۶۰)

به منظور دستیابی به فهمی عمیق‌تر و جامع از مسئله «استواء الهی بر عرش» و تبیین دلالت‌های لفظی و مفهومی روایات مربوطه در صحیح بخاری، مراجعه به شرح‌های نگاشته‌شده بر این اثر حدیثی ضروری است. بهره‌گیری از شروح معتبر، امکان تحلیل دقیق‌تر این مباحث کلامی و جایگاه آن‌ها را در منظومه معارف توحیدی فراهم می‌آورد.

۳-۱. تفسیر عرش و استوای الهی در صحیح بخاری در نگاه شارحان

شارحان صحیح بخاری، از جمله قسطلانی و عسقلانی و غنیمان، «عرش» را فراتر از معنای ظاهری آن، نمادی از احاطه علمی خداوند بر هستی تفسیر کرده‌اند. قسطلانی در شرح خویش، با تحلیل دقیق تعبیر «عنده» در روایت «إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي، فَهُوَ مَكْتُوبٌ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ»، آن را دال بر اختصاص و انحصار علم نزد خداوند می‌داند؛ بدین معنا که حقیقت این علم در قلمرو علم الهی قرار داشته و از دسترس و احاطه دیگران بیرون است. وی همچنین تعبیر «فوق العرش» را بیانگر مرتبه‌ای متعالی از این علم تفسیر می‌کند؛ مرتبه‌ای که فراتر از ادراک مخلوقات بوده و دلالت بر علو شأن و احاطه علمی الهی دارد. بر این اساس، عرش نه مفهومی جسمانی، بلکه نشانه مقام برتر و مرتبه عالی علم الهی تلقی می‌شود (قسطلانی، ج ۱۰، ص ۳۸۱).

ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری می‌گوید: معنای عبارت «فوق العرش» در این روایت این است که علم آن موضوع نزد خداوند است، پس او آن را فراموش نمی‌کند و تغییر نمی‌دهد و هنگامی که می‌گوییم خداوند بر عرش است، منظور ما تماس مستقیم با عرش یا تسلط مکانی بر آن نیست و خداوند در جهت خاصی از عرش قرار ندارد. بلکه این خبری است که از طریق نقل (آیات و روایات) به ما رسیده است و ما آن را پذیرفته‌ایم و

از هرگونه تشبیه پرهیز کرده‌ایم، زیرا چیزی همانند او نیست و توفیق از جانب خداوند است. (عسقلانی، ج ۱۳، ص ۴۱۳)

در شرح غنیمان بر کتاب التوحید بخاری، ذیل تفسیر آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه، ۵) چنین آمده است: «علم و آگاهی خداوند بر تمامی موجودات و اشیاء احاطه دارد؛ به گونه‌ای که هیچ برگی از درخت نمی‌افتد، هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های خشکی یا دریا و هیچ پدیده‌تر و خشکی وجود ندارد، مگر آنکه خداوند از آن مطلع است و آن را در علم خود ثبت کرده است. این بیان تأکید می‌کند که استواء الهی بر عرش، نه صرفاً نشانه مقام و سلطه، بلکه نشانگر احاطه کامل علمی خداوند بر تمام آفرینش و نظم تدبیری جامع و مستمر اوست» (غنیمان، ج ۱، ص ۳۶۱).

چنان که می‌بینیم، بر اساس دیدگاه این شارحان مفهوم عرش در متون دینی به هیچ وجه نباید به شکلی جسمانی و مادی تفسیر شود (پرهیز از تجسیم). این شارحان تأکید دارند که عرش نمادی از احاطه علمی و قدرت مطلق خداوند بر تمام هستی است و نشان‌دهنده مقام متعالی و فراتر از درک مخلوقات اوست. بنابراین، تعبیری چون استوای بر عرش نباید به معنای اشغال مکانی توسط خداوند تلقی گردد؛ بلکه بیانگر تفوق علم و اقتدار الهی است و از هرگونه تشبیه خداوند به مخلوقات باید اکیداً اجتناب شود. این تفسیر بر رویکرد تنزیهی (پاک دانستن خداوند از هرگونه صفات مخلوقات) در فهم آیات و روایات تأکید دارد.

۴. دلالت غیر تجسمی عرش و استوای الهی در کافی و صحیح بخاری

بررسی تطبیقی روایات کافی و صحیح بخاری نشان می‌دهد که مفهوم «عرش» و «استواء الهی» در هر دو سنت حدیثی، در سطح دلالت نهایی، به گونه‌ای تفسیر شده که با اصل تنزیه ذات الهی از تجسیم و مکان‌مندی سازگار باشد، هرچند شیوه تبیین و سطح تصریح مفهومی در آن‌ها متفاوت است. در روایات امامیه، به‌ویژه در کتاب کافی، عرش به‌صراحت با علم و نور الهی تفسیر شده و حاملان عرش به‌عنوان حاملان علم خداوند معرفی می‌شوند. با مراجعه به روایات باب توحید در کافی می‌توان به‌روشنی دریافت که رویکرد ائمه علیهم‌السلام در برابر گرایش‌های جسم‌انگارانه، رویکردی تنزیهی و مبتنی بر نفی هرگونه مشابهت میان خالق و مخلوق است. روایات یادشده به‌صورت صریح و نظام‌مند، مؤلفه‌های اساسی جسمانیت را از ذات الهی سلب می‌کنند. در منابع حدیثی اهل سنت، به‌ویژه در صحیح بخاری، روایات مربوط به «استواء بر عرش» عموماً بدون ورود به تبیین‌های تفصیلی کلامی نقل شده‌اند. بر اساس آنچه در این اثر آمده است (بخاری، ج ۹، ص ۱۶۰)، «استواء» به معنایی دانسته می‌شود که شایسته ذات الهی است؛ بدین معنا که کیفیت آن برای انسان ناشناخته بوده و از سنخ اوصاف مخلوقات تلقی نمی‌گردد. در برخی شروح و تقریرات معتبر اهل سنت نیز این مفهوم به «استیلا»، «تسلط» و «قهر الهی» تفسیر شده است (غنیمان، ج ۱، ص ۳۶۱)؛ یعنی خداوند متعال پس از آفرینش آسمان‌ها و زمین، بر عرش مسلط و حاکم است، نه آن‌که استقرار مکانی یا جسمانی داشته باشد. در مقابل، ظاهرگرایان و حشویه وجود دارند، که همان افراطیون

اهل سنت هستند و به نظر عقلی بی اعتناء بوده و این نظرات را بدعت می‌دانند. (معتزلی، ج ۶، ص ۴۳۶)

۵. قرائت ظاهرگرایانه و مسئله تجسیم

ریشه‌های تفکر ظاهرگرایانه را می‌توان در سده سوم هجری و در میان اهل حدیث، به‌ویژه احمد بن حنبل، پیشوای مذهب حنبلی، جستجو کرد. رویکرد احمد بن حنبل در حوزه عقاید دینی، بر پابندی صرف به روایات و پرهیز از تأویل عقلانی استوار بود. او معتقد بود که صفاتی که در قرآن و احادیث درباره خداوند آمده و صرفاً بر نقل تکیه دارند - مانند «یدالله»، «وجه‌الله»، «عین‌الله» - باید بدون هیچ‌گونه تفسیر یا تأویل عقلی، به ظاهرشان ایمان آورد. دیگر فرقه‌های کلامی همچون ماتریدیه، اشاعره، مجسمه، مشبهه، گزائیه و سلفیه، امکان رؤیت خدا با چشم سر را پذیرفتند. این در حالی است که آیات محکم و صریح قرآن، خداوند را منزله از هرگونه جسمانیت و مشابَهت با مخلوقات می‌دانند. همچنین، بر اساس مبانی عقلی نیز، ذات الهی از هرگونه صفات جسمانی پاک است. (سیحانی، سیمای عقائد شیعه، ۱۳۸۶)

در میان جریان‌های فکری اهل سنت، تفاسیری که به ابن تیمیه نسبت داده می‌شوند، بر رویکردی ظاهرگرایانه در فهم نصوص صفات خبری تأکید دارند. این دیدگاه بیان می‌دارد که صفات الهی باید همان‌گونه که در قرآن و سنت نبوی آمده‌اند، بدون هیچ‌گونه تأویل، تعطیل، تشبیه یا تمثیل پذیرفته شوند. بر اساس این رویکرد، واژه «عرش» نیز به معنای ظاهری خود حمل شده و به مثابه تختی محسوس و مادی تلقی می‌گردد. در این منظر، خداوند دارای تختی سترگ است که بر آن قرار گرفته و از این طریق، به تدبیر و اداره امور جهان می‌پردازد. (بیات مختاری، ص ۶۸)

در منابع حدیثی اهل سنت، به‌ویژه در صحیح بخاری، روایاتی نقل شده است که در مباحث صفات، محل استناد جریان‌های ظاهرگرا قرار گرفته‌اند؛ از جمله روایت منسوب به ابوهریره درباره جهنم که در آن آمده است: «فَيَضَعُ الرَّبُّ قَدَمَهُ عَلَيْهَا؛ نگاه پروردگار پایش را بر آن می‌نهد» (بخاری، ج ۶، ص ۱۳۸) و نیز حدیث مشهور نزول: «يَتَنَزَّلُ رَبُّنَا كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا؛ پروردگار ما هر شب به آسمان پایین (آسمان دنیا) فرود می‌آید.» (بخاری، ج ۸، ص ۷۱) در قرائت ظاهرگرایانه، تأویل مفاهیمی چون «نزول»، «ید» و «قدم» بدعت تلقی شده و حمل آن‌ها بر معانی مجازی یا کنایی، نوعی خروج از ظاهر نص شمرده می‌شود؛ چنان‌که ابن تیمیه در الفتاوی الکبری، ج ۶، ص ۴۷۲ بر نفی تأویل اصطلاحی در این باب تصریح دارد.

با این حال، ابن تیمیه تأکید می‌کند که این اوصاف باید «بلا کیف» و بدون مماثلت با صفات مخلوقین اثبات شوند. بدین‌سان، وی می‌کوشد میان اثبات حقیقت صفات و تنزیه الهی جمع کند. اما از منظر تاریخ کلام اسلامی، همین تأکید بر «حقیقت داشتن» این اوصاف، در کنار پرهیز از تأویل تفصیلی، زمینه طرح اتهام‌گرایی به تجسیم یا تشبیه را درباره این رویکرد فراهم ساخته است؛ اتهامی که خود ابن تیمیه و پیروانش آن را مردود دانسته و بر تمایز میان اثبات صفات و تشبیه تأکید کرده‌اند، اما حقیقت و ماهیت این

جمع را نتوانستند چندان روشن کنند. در نهایت، می‌توان گفت عدم تبیین درست از دیدگاه‌شان هنوز باب برداشت تجسیمی را باز می‌گذارد یا اساساً چیزی به دست نمی‌دهد.

تفسیر ظاهری اثباتی «استواء بر عرش» در اندیشه ابن تیمیه و پیامدهای کلامی آن

ابن تیمیه در آثار اعتقادی خود، به‌ویژه در العقیده الواسطیه، رویکردی را پی‌ریزی می‌کند که آن را «اثبات صفات خبری براساس ظاهر نصوص» می‌نامد. این مبنا، چارچوب اصلی تفسیر وی از آیات «استواء» را تشکیل می‌دهد و بر اساس آن، صفات الهی باید «بدون تأویل» اصطلاحی و «بدون تعطیل»، همان‌گونه که در نصوص وارد شده‌اند، پذیرفته شوند؛ البته همراه با «نفی کیفیت» و مماثلت با مخلوقات. از منظر ابن تیمیه، «استواء» صفتی حقیقی و واقعی برای خداوند است، نه مجازی به معنای «استیلا» یا «تسلط». وی تصریح می‌کند که اصل این صفت ثابت است (بلا تأویل)، اما کیفیت آن برای انسان مجهول است (بلا کیف). بدین ترتیب، او می‌کوشد میان اثبات حقیقت صفت و تنزیه الهی جمع کند؛ به این معنا که استواء، حقیقتی ثابت برای ذات الهی است، اما نه به‌گونه‌ای که مستلزم تشبیه یا تجسیم باشد. ابن تیمیه برای تقویت این قرائت، به آیاتی همچون: «يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ» (آل عمران/۵۵) و «بَل رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» (نساء/۱۵۸) استناد می‌کند و از کاربرد «إِلَيَّ» در این آیات، دلالت بر علو حقیقی را نتیجه می‌گیرد. به اعتقاد او، اگر خداوند به‌صورت مکانی در همه‌جا حضور می‌داشت، تعبیر «رَفَعَهُ إِلَيَّ» فاقد معنای محصل بود. از این‌رو، وی «علو» را به معنای حقیقی آن اثبات می‌کند و آن را مؤید فهم ظاهری از استواء می‌داند. (ابن تیمیه، العقیده الواسطیه، ج ۱، ص ۷۰)

با وجود ادعای «بلا کیف و بلا تشبیه»، دیدگاه ابن تیمیه با نقدهای جدی روبه‌رو شده است. دیدگاه ابن تیمیه در باب «إِسْتَوَاءُ اللَّهِ عَلَى عَرْشِهِ» مبتنی بر ظاهرگرایی نص‌محور و وفاداری شدید به فهم ظاهری آیات است. او با نفی تأویل و اثبات علو و استواء حقیقی، کوشیده است میان اثبات صفات و نفی تشبیه جمع کند؛ اما از منظر بسیاری از مکاتب کلامی و تفسیری (مانند: زمخشری، ج ۳، ص ۵۲؛ فخر رازی، ج ۱۴، ص ۲۵۶؛ آلوسی، ج ۴، ص ۳۷۵؛ رشید رضا، ج ۸، ص ۴۰۲؛ براك، ج ۱، ص ۱۹۱ و ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۸) این جمع و ترکیب، موفق و بی‌اشکال تلقی نشده و به‌نوعی بازگشت غیرمستقیم به جهت‌مندی و مکان‌پذیری ذات الهی ارزیابی شده است. در نتیجه، اختلاف اصلی میان ابن تیمیه و منتقدان او، نه در اصل ایمان به صفات الهی، بلکه در چگونگی فهم زبان وحی و نسبت عقل، تنزیه و ظاهر نص نهفته است. استناد به احادیث نیز چندان به کار ظاهرگرایان نخواهد آمد، زیرا چنان که در یکی از منابع معتبر حدیثی دیدیم، یا مستقیم به این موضوعات پرداخته نشده است و یا برداشت ظاهرگرایانه از آنها ضعیف است.

نتیجه‌گیری

بررسی‌های هر دو منبع حدیثی مشهور شیعی و سنی، یعنی کافی کلینی و صحیح بخاری، نشان می‌دهد که در هر دو سنت حدیثی، اصل تنزیه خداوند از جسمانیت و مکان امری پذیرفته شده است، اما در نحوه تفسیر و مواجهه با ظاهر روایات تفاوت‌های بنیادینی

وجود دارد. در کافی (در واقع، نزد امامیه): ۱) «عرش» در چارچوبی معرفتی و نوری تفسیر می‌شود و با علم، احاطه قیومی و تدبیر الهی پیوند می‌خورد؛ ۲) روایات به صراحت، حد، جسم، صورت، مکان و جهت را از ذات الهی نفی می‌کنند و هرگونه تفسیر مکانی از استواء را مردود می‌شمارند؛ و ۳) استواء به معنای استقرار یا نشستن نیست، بلکه کنایه از احاطه علمی، سلطه تدبیری و قیومیت مطلق خداوند است. این رویکرد «تنزیه تصریحی و نظام‌مند» نام دارد که هم مبانی تجسیم را ابطال می‌کند و هم تفسیری غیرجسمانی ارائه می‌دهد. اما در صحیح بخاری (اهل سنت): ۱) روایات غالباً بدون تحلیل تفصیلی کلامی نقل شده و کیفیت آن به خداوند واگذار شده است؛ ۲) برخی شروح، تعبیری مانند «استیلا»، «علو شأن» یا «احاطه علمی» را مطرح کرده‌اند؛ ۳) جریان‌های ظاهرگرا، به‌ویژه در قرائت منسوب به ابن تیمیه، بر اثبات حقیقی استواء و علو «بلا کیف» (بدون کیفیت) تأکید دارند؛ به عبارتی «استواء» را صفتی حقیقی و واقعی، نه مجازی، دانسته و معتقدند اصل آن ثابت است (بلا تأویل)، اما کیفیت آن مجهول است (بلا کیف). با این حال، از منظر بسیاری از مکاتب کلامی، اثبات حقیقی استواء و علو، حتی «بلا کیف»، می‌تواند به‌نوعی، بازگشت غیرمستقیم به جهت‌مندی و مکان‌پذیری ذات الهی تلقی شود و زمینه اتهام گرایش به تجسیم یا تشبیه را فراهم سازد. اختلاف اصلی میان ابن تیمیه و منتقدان او، در چگونگی فهم زبان وحی و نسبت عقل، تنزیه و ظاهر نص است.

به طور خلاصه، بررسی‌های تطبیقی نشان می‌دهد در حالی که رویکرد امامیه به تنزیهی صریح و نظام‌مند در تفسیر استواء بر عرش می‌پردازد و برداشت تجسمی از منابع حدیثی آن غیرممکن است، منابع معتبر حدیثی اهل سنت چنین صراحتی ندارد، که یکی از دلایل مهم آن روش مواجهه با آیات و احادیث مرتبط با صفات الهی است. اما این به معنای برداشت تجسمی از این منابع نیست، زیرا عموم شروح به دیدگاه غیرتجسمی تمایل دارند و رویکرد ظاهرگرایانه، به‌ویژه نزد ابن تیمیه، با وجود تأکید بر «بلا کیف» (برای درامان ماندن از اتهام برداشت جسمانی)، با توجه به ابهام در تبیین منظرشان، هنوز در معرض اتهاماتی مبنی بر گرایش به تشبیه و جهت‌مندی قرار گرفته است. پس گرچه برخی گروه‌های تجسمی (در اهل سنت) ممکن است تلاش کنند که پایه‌هایی برای نظر خود در احادیثی از کتب معتبره‌ای مانند صحیح بخاری، ترتیب دهند، اما آن احادیث چندان بر دیدگاه تجسمی آنان دلالت ندارند و نمی‌توان آنها را دلیل روایی بر صحت دیدگاه تجسمی دانست، حتی اگر تلاش شود با دیدگاهی مبهمی مانند دیدگاه ابن تیمیه، بین ظاهر آیات و تنزیه باری تعالی جمع کرد.

منابع

قرآن مجید

۱. ابن الأثير، مجد الدين، ٦٠٦هـ، جامع الأصول في أحاديث الرسول، مكتبة دار البيان
۲. ابن النعمان البغدادي (شيخ المفيد)، محمد، ٤١٢ق، تصحيح اعتقادات الإمامية، قم، انتشارات كنگره شيخ مفيد
۳. ابن تيمية الحراني، تقي الدين، ٧٢٨هـ، العقيدة الواسطية، الرياض، أضواء السلف
۴. ابن تيمية الحراني، تقي الدين، ٧٢٨هـ، الفتاوى الكبرى، بيروت، دار الكتب العلمية
۵. ابن علي رضا، رشيد، ١٣٥٤هـ، تفسير المنار، هيئة المصرية العامة للكتاب
۶. ابن عمر بن كثير القرشي، أبو الفداء إسماعيل، ٧٧٤هـ، تفسير القرآن العظيم (ابن كثير)، بيروت، دار الكتب العلمية
۷. ابن مطهر، حسن بن يوسف، ٧٢٦هـ، كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، قم، مؤسسة النشر الاسلامي
۸. ابن منظور، محمد بن مكرم، ١٣٧٥، لسان العرب، بيروت، انتشارات دارالبيروت
۹. آلوسي، شهاب الدين، ١٢٧٠هـ، روح المعاني، بيروت، دار الكتب العلمية
۱۰. بحراني، سيد هاشم، ١٤١٦ق، تفسير البرهان، تهران، بنياد بعثت
۱۱. بخاري، محمد بن إسماعيل، ١٤٢٢هـ، الجامع المسند الصحيح، دار طوق النجاة
۱۲. براك، عبد الرحمن، شرح العقيدة الطحاوية، دار التدمرية
۱۳. بهرامی، حمزه علي، تحليل تطبيقي (استواء على العرش) درانديشه ماتريديان وسلفيان باتاكيديبرديده ابن تيميه، ١٣٩٧ش، نشریه پژوهش نامه مذاهب اسلامي
۱۴. بيات مختاري، مهدي، ١٣٩٠ش، عرش خدا و تفاوت آن با كرسی، تحقیقات علوم قرآن و حديث
۱۵. جوادى آملی، عبدالله، ١٤٠٣ش، تفسير تسنيم، قم، انتشارات اسراء
۱۶. جوهری، اسماعيل بن حماد، ١٤٠٤، صحاح اللغة، بيروت، انتشارات دارالعلم للملايين
۱۷. حویزی، عبدعلی بن جمعه، ١٣٨٣ق، تفسير النور الثقلين، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعيليان
۱۸. رازی، أبو عبد الله محمد بن عمر، ٦٠٦هـ، مفاتيح الغيب، بيروت، دار إحياء التراث العربي
۱۹. راغب اصفهانی، حسين بن محمد، ١٤١٢، مفردات راغب، انتشارات دارالشاميه، بيروت، لبنان
۲۰. زاده بامری، مرتضی، بررسی تطبيقي حقيقت عرش و كرسی ازمنظرعلامه طباطبائي ومكتب عرفاني ابن عربي، دانشگاه علوم اسلامي رضوی
۲۱. زمخشری، أبو القاسم محمود بن عمرو، ١٤٠٧هـ، الكشف عن حقائق غوامض التنزيل
۲۲. سبحانی، جعفر، سيماي عقائد شيعه، ترجمه محدثی، ١٣٨٦ش، تهران، نشر مشعر
۲۳. السيوطي، جلال الدين، ٩١١هـ، الدر المنثور، بيروت، دار الفكر

٢٤. صدوق، ابن بابويه، محمد بن علي، ١٣٩٨ ق، توحيد، قم، جامع مدرسين
٢٥. طباطبائي، سيد محمد حسين، ١٣٦٣، تفسير الميزان، ترجمه سيد محمد باقر همداني، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي، قم، ايران
٢٦. طبرسي، فضل بن حسن، ١٣٣٨ ش، مجمع البيان، تهران، مكتبة العلمية
٢٧. عسقلاني، ابن حجر، فتح الباري شرح صحيح البخاري، ١٣٧٩ هـ، بيروت، دار المعرفة
٢٨. غنيمان، عبد الله بن محمد، شرح كتاب التوحيد من صحيح البخاري، المدينة المنورة، مكتبة الدار
٢٩. فراهيدي، خليل بن احمد، ١٣٨٣، العين، قم، انتشارات اسوه
٣٠. فيض كاشاني، ملا محسن، ١٤٠٦ ق، الوافي، اصفهان، كتابخانه امام أمير المؤمنين علي عليه السلام
٣١. فيومي، احمد بن محمد، ١٣٩٦ ش، مصباح المنير، قم، طليعه نور
٣٢. قرشي، سيد علي اكبر، ١٣٧١، قاموس قرآن، تهران، دار الكتب الإسلامية
٣٣. قسطلاني، احمد، ٩٢٣ هـ، إرشاد الساري لشرح صحيح البخاري، مصر، المطبعة الكبرى الأميرية
٣٤. كليخي، محمد بن يعقوب، ١٣٩٣، كافي، قم، انتشارات دارالثقلين
٣٥. مازندراني، محمد صالح بن احمد، ١٣٤٢ ش، شرح الأصول و الروضة، تهران، المكتبة الإسلامية
٣٦. محمد بن حنبل، أبو عبد الله أحمد، ٢٤١ هـ، مسند الإمام أحمد بن حنبل، مؤسسة الرسالة
٣٧. معتزلي، ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، قم، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي
٣٨. نسائي، أحمد بن شعيب، ٣٠٣ هـ، السنن الصغرى للنسائي، حلب، مكتب المطبوعات الإسلامية